

از «آرمان شهر» افلاطون تا «پایمال شهر» تهران



نویسنده: مسعود اسماعیل‌لو

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۴، تیر ۹۶، صفحه ۱۱۳ تا ۱۳۰

کلید خوانش این مطلب: «معنای شهر و شهروندی، حقوق شهروندی، امنیت جانی و مالی و معنوی شهروندی» و نگاه کوتاهی به وضعیت کنونی شهر تهران و جایگاه ساکنان شهر

در علوم معماری و شهر سازی، شهر همچون یک واقعیت بسیار پیچیده اجتماعی، ارگانیک و انسانی، ابتدا شناسایی، سپس تجزیه و تحلیل و بعد تعریف می‌شود. بنابراین، در قدم نخست، برای درک آسان‌تر مطلب در محدودی این نوشتار مختصر، با مقدمه‌ی بسیار کوتاهی به ریشه‌شناسی واژه‌ی «شهر» و معناهای آن، به‌عنوان یک پدیده‌ی «واقعی اجتماعی»، و «آرمان‌شهر» به‌عنوان یک الگوی اجتماعی ایده آل و آرمانی و دست‌نیافتنی، می‌پردازیم.

در تمدن کهن ایران و زبان فارسی، «شار» و «شهر» دو واژه‌ی کهن و باستانی هستند که از دو واژه‌ی «شتر»، «خستر»، به معنی «شاهی کردن» آمده‌اند، یعنی محل استقرار قدرت و دولت پادشاهی و حکومت کردن و اداره کشور.

در معناهای مُلک، سرزمین، قلمرو، کشور سلطنتی، شاهنشاهی به šahr صورت فارسی میانه آن نیز کار می‌رفته است.

معنای کنونی "شهر" و "شهروندی" در دوران معاصر، دستخوش تغییرات و تحولات چشمگیر مکانی و زمانی گردیده، مخصوصاً در دوران پسااصنعتی، پسااقتصادی، پاسرمایه داری جوامع پیشرفته بشری. بنابراین، برای آشنایی و درک و فهم "فرم و محتوای" شهر، همچنان می‌بایست به "فرم" شهرها و "مفهوم‌های" شهری، از گذشته‌ی دور تا این عصر نو پرداخته شود.

اقتباس گردیده که به‌نوبه civitas "در غرب، ریشه‌ی واژه‌ی "شهر" از واژه‌ی زبان لاتین "چی ویتاس" برگرفته‌شده است civis "خود، این واژه از واژه‌ی "چی ویس

به زبان انگلیسی، از واژه‌ی citizen "به زبان لاتین یا همان "cittadino" واژه‌ی "چیتادینو" برگرفته شده، به معنای "شهروند"، که هم‌اکنون به‌عنوان یک مفهوم کلیدی civis "چیویس" حقوق‌مندی و تکلیف‌شناسی تک‌تک افراد جامعه نسبت به تمام جامعه، مورد استفاده‌ی اکثر جامعه‌های متمدن و پیشرفته بشری قرار گرفته است.

"واژه "آرمان شهر" یا همان "اتوپیا"

واژه‌ی "اتوپیا" برای اولین بار از طرف "توماس مور" انگلیسی (۱۴۷۸-۱۵۳۵ میلادی) وزیر هانری هشتم کشور انگلستان، ارائه و مطرح شد. توماس مور از یک "مکان نامشخص" و "شهری خیالی و رویایی" صحبت به‌میان آورده، که فقط در دنیای تصور و خیال شکل و محتوا می‌گیرد. او معتقد بود که انسان هرگز نمی‌تواند این شهر را عملاً به سرمنزل حقیقت و واقعیت برساند. واژه "اتوپیا" یک واژه "لاتین است به‌معنای "هیچ کجا" یا "ناکجا آباد" یا "نامکان".

در زبان فارسی، واژه "اتوپیا" یا "یوتوپیا"، توسط مترجمان و روشنفکران ایرانی، به‌صورت‌های متفاوت و متنوعی استفاده شده است که اینجا به چند نمونه از این "برگردان‌ها" اشاره می‌شود.

ترجمه یا برگردان‌های اتوپیا: فاقد جا، ناکجاآباد، کام‌شهر، آرام‌شهر، بی‌نام‌شهر، نامکان، شهر لامکان، ...خیال‌آباد، خرم‌آباد، مدینه فاضله، خیال‌شهر، مدینه فاضله خیالی، و

آنچه مسلم است تمام این پسوندها و گاهی صفت‌های توصیفی، "فرم" و "محتوا" را با هم می‌آمیزند و با هم ترکیب و هماهنگ می‌کنند. در این نوشتار، شاید بتوان مخرج مشترک این نام‌گذاری‌های متنوع را با واژه "آرمان‌شهر" نزدیک‌تر دانست.

در حال حاضر، گویا واژه "آرمان‌شهر" به زبان فارسی، توانسته است اکثر روشنفکران ایرانی و فارسی‌زبانان را متقاعد بکند که این واژه بهترین گزینه‌ی هم‌معنا و هم‌وزن "اتوپیا" باشد. بنابراین، در این نوشتار سعی می‌شود از همین واژه‌ی "آرمان‌شهر" استفاده شود.

یونانی، به معنای شهر و همچنان به معنای اداره و حفاظت polis واژه‌ی پلیس شهر

واژه پلیس، در یونان قدیم، نه فقط به معنای مردم شهر-دولت، بلکه همچنان به معنای "یک الگوی ساختاری حکومت سیاسی اداری" به کار می‌رفته است.

شهر یونانی به معنای ایجاد یک فضای اجتماعی و انسانی است، جایی که "امنیت جانی، مالی و معنوی" به عنوان پیش‌شرط یک زندگی اجتماعی و هم‌زیستی مدنی را برای شهروندانش امکان پذیر می‌سازد. (در حال حاضر، نام‌گذاری بر روی نهادهای انتظامی و امنیتی شهر، با استفاده از واژه‌ی سمبولیک "پلیس"، نشانه‌ی اصلی‌ترین و مهم‌ترین ستون پایه‌ی تضمینی "امنیت" در راستای یک هم‌زیستی (اجتماعی و مدنی است).

در ساختار "آرمان‌شهر" افلاطون، دو گزینه‌ی اصلی "شهر" و "امنیت"، در هم تنیده شده‌اند و لازم و ملزوم یکدیگرند و به عنوان یک بستر اجتماعی پویا و مدنی، نقش تار و پود این شهر را بر عهده دارند و از هم ناگسستنی هستند.

آرمان‌شهر افلاطون

نگاه عدالت‌خواهانه و امنیت‌خواهانه و سالم‌زیستی افلاطون، در دو کتاب "جمهوری" (در ده بخش یا ده دارد که به گفته (comman mealth) "کتاب) و "قوانین"، ریشه در نگاه عمیق "سالم زیستی جمعی او، انگیزه و تلاشی است برای جمع‌آوری دوباره و هدف‌مندی مجموعه‌ی تجربیات و مبارزات گذشته فردی و اجتماعی و در نهایت، بازسازی یک مدل عدالت‌خواهانه‌ی انسانی، در تاریخ کهن بشری.

ماریو وِجّتی یکی از فیلسوفان و افلاطون‌شناسان برجسته ایتالیایی، مطالعات دقیقی در رابطه با نگاه افلاطون به "آرمان‌شهر"، انجام داده است. او می‌گوید که: "شاید یک سوء تفاهم و یک بدفهمی، میان روشنفکران و فیلسوفان، در رابطه با "آرمان‌شهر" افلاطون به وجود آمده باشد که می‌بایست روشن بگردد".

قسمت کوتاهی از سخنان کلیدی ماریو وِجّتی در این خصوص: "افلاطون زمانی از مدل "آرمان‌شهر" خویش سخن به میان می‌آورد، که خود را از قید و بند واقعیات قدرت آتن آن روز، آزاد می‌سازد و آن سیستم را به طور ریشه‌ای، نقد می‌کند و به روشنی از دوران انحطاط تاریخی زمان خود سخن به میان می‌آورد". او اضافه می‌کند: "افلاطون به وضوح می‌گوید که ما در یک مرحله از انحطاط تاریخی زمان خود قرار گرفته‌ایم که در چند مرحله مشخص بر جامعه ما تحمیل شده است".

تجزیه و تحلیل فرم‌های شهری و مراحل مختلف انحطاط اجتماعی آن زمان، به افلاطون کمک می‌کند که مدل "آرمان‌شهر" خود را بر اساس داده‌های به دست آمده از تجزیه و تحلیل‌های پی‌درپی این مراحل انحطاطی، بازسازی کند؛ بر مبنای یک ساختار عملی و علمی نه رویایی.

شهر "مالک سالاری"، مرحله‌ای که شهروندان مبارزه می‌کنند برای timocracy پله و مرحله‌ی انحطاط به دست آوردن قدرت؛

مرحله‌ای که شهروندان مبارزه می‌کنند برای ثروتمند oligarchy ، "پله و مرحله‌ی انحطاط" اولیگراسی شدن، نه برای شهرت و قدرت؛

دمکراسی، مرحله‌ای که هر شهروند برای خواسته‌های خود مبارزه democracy پله و مرحله‌ی انحطاط می‌کند. افلاطون می‌گوید این سیستم در مرحله اول بسیار دلپذیر است، اما روی به آنارشیسم دارد و از قوانین و ارزش‌های جهانی خالی است.

سوق پیدا می‌کند؛ (tyranny - آنارشیسم عاقبت به (تیرانی

تیرانی، خودکامگی و ستم، مرحله‌ای که هر شهروند می‌خواهد به اندازه tyranny پله و مرحله‌ی انحطاط قدرتی که به دست آورده، حکمروایی کند تا اینکه به "آقای شهر" تبدیل شود و حکومت را به دست بگیرد. و عاقبت، بخواهی نخواهی، به یک حاکم ظالم تمام‌عیار تبدیل بگردد.

ماریو وِجّتی، این استاد دانشگاه پاپویا، در رابطه با "آرمان‌شهر" افلاطون، چنین ادامه می‌دهد: "بر خلاف برداشت بسیاری از ما فیلسوف‌ها و متفکرین، که گویا "آرمان‌شهر" افلاطون، پایه بر تخیل و رویا دارد!، افلاطون "آرمان‌شهر" خود را، نه "نقطه پایانی" رسیدن به یک آرمان و ایده آل، بلکه ارائه مدل "آرمان شهر" خود را "نقطه آغاز" ایجاد یک سیستم شهری و حکومتی واقع‌بینانه می‌پندارد.

:او در رابطه با نگاه واقعیت‌گرایانه افلاطون و "آرمان‌شهر"، چنین می‌گوید:

در یک‌اندیشه منحصر به فرد استثنایی، افلاطون بر این باور است که "آرمان شهر" در گذشته‌ی "جامعه انسانی، به واقعیت پیوسته است و فقط یک‌رویا نیست. افلاطون بر این باور است که دوران او، دوران انحطاط تمدن یونانی است و "آرمان‌شهر" می‌بایست دوباره بازسازی شود، بنابراین انسان متمدن، "قبل از این انحطاط، یک‌مدل از "آرمان‌شهر" را تجربه کرده است.

بنابراین، افلاطون نخستین ستون پایه‌های شهر ایده‌آل یا همان "آرمان‌شهر" خود را براساس اندیشه، علم و حکمت، بحث و تفکر با دیگر اندیشمندان پایه ریزی می‌کند.

افلاطون با باور به یک دولت اریستوکرات با تکیه بر علم و حکمت، به "راهکارهای" علمی و عملی برای حل مسائل دولت و حکومت می‌پردازد. او معتقد است که طبقه حاکم در قدرت، می‌بایست به علم و دانش حقیقی واقف باشد و در امور شهری از آن استفاده‌ی واقعیت‌گرایانه بکند.

گویا افلاطون، به این نگاه واقعیت‌بینانه رسیده بود که، "فرایند علوم اجتماعی، در سیاست پنهان است، اما در شهر عریان است و به چشم دیده می‌شود"

افلاطون همچنان از چهار پیش‌شرط از هم‌ناگسستگی، سخن به میان می‌آورد؛

،عدالت یا همان به‌رسمیت شماردن حقوق برابر- ۱

۲- حکمت یا همان علوم فلسفی-

۳- شجاعت یا همان از خودگذشتگی، به نفع خانواده و جامعه-

۴- خویشنداری یا همان اعتدال انسانی-

افلاطون انسان را به عنوان شهروند در مرکز تمدن شهری قرار می‌دهد تا جایی که شهر را به انسانی شبیه می‌کند که اسمش را به اندازه یک "شهر بزرگ" نوشته باشند.

"این جمله‌ی معروف افلاطون است که می‌گوید: شهر یعنی "انسانی که اسمش را بزرگ می‌نویسند"

از "آرمان شهر" فلاطون تا "آرمان شهر" اسپارتاکوس

سال ۷۲ پیش از میلاد، جنوب ایتالیا، شاهد بزرگ‌ترین قیام مبارزاتی و انقلابی جنبش‌های ضد برده‌داری، (بدون در نظر گرفتن نژاد، قوم بردگان) با قدرت عظیم رُم بود که به شکست جنبش عدالت خواهانه اسپارتاکوس انجامید. در این قیام این "گلادیاتور" رومی از اصل و نسب تراسی، با یک نبرد سخت نفس‌گیر با قدرت مرکزی رُم، روبه‌رو می‌شود. او خواستار آزادی بردگان بود. اسپارتاکوس، گلادیاتور بزرگی که قوانین شهروندی را مختص فقط شهروندان رومی نمی‌دانست و در نهایت بر آن شد که بردگان، به حق و حقوق شهروندی برسند و همچون شهروندان رومی از حق و حقوق و تکالیف شهروندی برخوردار گردند.

این آخرین قیام او بود که در جنوب ایتالیا به وقوع پیوست و به پایان رسید. هرچند اسپارتاکوس در آن نبرد شکست خورد و نتوانست به رفتار ناعادلانه‌ی برده‌داری رُمیان پایان دهد، اما مسلماً بعد از این قیام، توانست رفتار حکومت‌های بعدی و حتی برخورد قدرت مرکزی رُم با برده‌داری را تحت تاثیر آن قیام تاریخی قرار دهد.

برای ما ایرانیان جالب است که بدانیم، ریشه نگاه ضدبرده داری جنبش اسپارتاکوسی، نگاه مستقیم به "میترا"، خدای هندو ایرانی زمان زرتشت است. در یک اثر بی‌نظیر نقاشی گچی، در دل یکی از قدیمی‌ترین و پراهمیت‌ترین غارهای کهن و مقدس باقی مانده، (غار ویرجیل‌یو) "میترا" با لباس "پارسی" ، در مرکز این اثر هنری جلوه می‌کند. این اثر هنری، در جنوب ایتالیا و در نزدیکی شهر ناپل، همچنان پابرجاست و یکی از آثار ارزشمند جنبش عدالت‌خواه "اسپارتاکوسی" است که همچنان در معرض تماشای جهانگردان قرار دارد. این بنا و این اثر هنری، همچنان "باورمندان" و بازدیدکنندگان بسیاری دارد و نقطه عطف جنبش مبارزاتی آزادی بردگان، برای رسیدن به حق و حقوق شهروندی، در تاریخ دروان برده‌داری رُم در ایتالیا است.

در این تصویر میترا، "خدای نور" در مرکز این اثر هنری قرار دارد با لباسی به سبک پارسی. داخل غار "ویرجیل‌یو"، حفر شده در تپه "پوزی‌لیپو" در حومه شهر ناپل - ایتالیا

از "آرمان شهر اسپارتاکوس" تا "آرمان شهر" فارابی

نگاه و فلسفه آرمانی فارابی (۸۷۳-۹۵۰ میلادی) در کتاب اندیشه‌های اهل مدینه فاضله یک ترکیب نگاه فلسفی افلاطونی و ارسطویی است که رنگ اسلامی به خود گرفته است.

فارابی "آرمان شهر" را به بدن انسان تشبیه می‌کند و آن را از همان جمله معروف افلاطون فرا گرفته است (شهر یعنی "انسانی که آسمش را بزرگ می‌نویسند"). وی در آثاری که مربوط به سیاست است، به تشریح انواع مدینه‌ها (شهرها) می‌پردازد. او شهر ایده‌آل (آرمان شهر) را "مدینه فاضله" می‌نامد.

با نگاه فارابی "مدینه فاضله" شبیه به بدنی کامل و سالم است، و تک‌تک اعضای ارگانیک آن در خدمت حفظ حیات کامل بدن. تمام اعضای این بدن می‌بایست با مرکز تصمیم‌گیری بدن، هماهنگ بوده و از آن پیروی کنند.

فارابی بر این عقیده است که اگر اهل فضل و دانش بتوانند بر مردم حکومت کنند، و شاهان و دولت‌های کم‌دانش و بی‌کفایت جای خود را به نخبگان جامعه بدهند، به "مدینه فاضله" خواهیم رسید.

از "آرمان شهر" فارابی تا "اوتوپیا" (آرمان شهر) رنسانس

کشف دوباره‌ی قسمت عظیمی از تحقیقات تئوری فلسفی و سیاست، به زبان لاتین و یونانی فیلسوفانی چون افلاطون و ارسطو، در دوران رنسانس، خون تازه‌ای بود در بدن "تاریخ به خواب رفته" و تحریکی به‌جا، برای دوباره اندیشیدن و بازخوانی ساخت‌وساز یک‌دولت ایده‌آل که بتواند پشتیبانی دانشمندان و فیلسوفان زمان خود را همراه داشته باشد، با هدف بنا کردن شهر ایده‌آل، یا همان "آرمان شهر"، جایی که هماهنگی و هارمونی، میان اقتصاد، سیاست، مذهب، جامعه و فرهنگ و هنر ممکن باشد، تا زندگی در جامعه انسانی، گزافه‌گویی و زیاده‌خواهی نباشد.

این بازخوانی تئوریک "پایدار"، به‌عنوان یک سرمایه و منبع انسانی، باعث گردید که نگاه معماران و شهرسازان در تشکیل و اداره حکومت، جایی پیدا کند و معماران و شهرسازان به‌نام بتوانند "ایده"های خود را در جلسات رسمی حکومت‌های سرکارآمده، ارائه دهند تا کارآمدی این "ایده"ها را مورد بررسی واقع بینانه قرار دهند.

کارآیی یک حکومت سیاسی اما متکی بر "هنر معماری و شهرسازی"، می‌توانست به‌عنوان اهرمی، همکاری بین یک حکومت پراگماتیک سیاسی و طراحی‌های پیشنهاد شده‌ی دقیق و علمی معماری و شهرسازی، در بستر "پرسپکتیو"های تصویری دقیق و حساب‌شده و علمی را رقم بزند و کارآمدی آن را تضمین کند.

و سپس از Filippo Brunelleschi "در سال ۱۴۲۱ میلادی، اولین پیشنهاد از طرف" فیلیپو برونلسکی در تابلوهای تصویری ارائه گردیدند که با خط‌های Leon Battista Alberti "طرف" لیئون باتیستا آلبرتی دقیق هندسی، در تلاش بودند که فضای یک "آرمان شهر" یا شهر "ایده‌آل" را به حکومت سیاسی آن زمان و آیندگان، ارائه دهند و آن را به‌عنوان "راهکار" واقع‌بینانه به جامعه سیاسی بسته آن زمان، با

توجهات "پرسپکتیوی هندسی ریاضی و علمی"، تحمیل کنند.

تحقیقات و مطالعات بسیار دقیق، در سال‌های دهه هفتاد میلادی، درباره تصاویر "پرسپکتیوی"، تاریخی و بی‌نظیر ارائه شده‌ی دوره رنسانس، به‌خوبی نشان می‌دهد که فضای متصور شده در این پرسپکتیوهای ارزش‌مند تاریخی و بی‌همتا، سعی در سازماندهی فضای شهری دارد با در نظر گرفتن اصل رابطه‌ی "انسان و جهان" و همچنین رابطه‌ی "برابری و تناسب انسانی" به‌عنوان مقیاس اندازه‌گیری بین انسان ((مخلوق = میکروکزم) و معمار ارشد آفرینش (خالق = ماکروکزم).

اگر در پرتو نگاه رنسانس که انسان را اشرف مخلوقات می‌شناسد، بنگریم و نگاه خود را عمیق کنیم، درمی‌یابیم که نگاه رنسانسی اروپایی، بدون‌شک، انسان روی زمین را به‌عنوان یک "میکروکزم" (مخلوق)، نماینده فعال "ماکروکزم" (خالق) می‌شناسد، اما به مسئله حقوق محیط زیست و حیوانات همچنان بی‌تفاوت است.

در همین راستا، "اوتوپیی" و یا "آرمان‌شهر" از طرف روشن‌فکر انگلیسی "توماس مور" انگلیسی (۱۴۷۸-۱۵۳۵ میلادی) وزیر هانری هشتم کشور انگلستان، ارائه و مطرح شد. توماس مور از یک‌مکان نامشخص و یک‌شهر خیالی و روایی صحبت به میان آورده که فقط در دنیای تصور و خیال شکل و محتوا می‌گیرد. او معتقد بود که انسان هرگز نمی‌تواند این شهر را در عمل به سرمنزل حقیقت و واقعیت برساند.

از "اوتوپیی" (آرمان‌شهر) رنسانس تا قوانین تدوین شده‌ی شهروندی امروز

حقوق‌حقوق معنایی "شهروندی" دوره رنسانس، همچون معنای کهن و تاریخی‌اش، گویا با معنای روایی "آرمان‌شهر" دوره‌ی رنسانس گره‌ای ناگسستنی خورده بود تا اینکه در قرن هفدهم، یک انقلاب عظیم اجتماعی به حقیقت پیوست، و تحولی ریشه‌ای و معنایی، در حقوق‌حقوق، "شهروندی" را تا سر حد واقعیات عینی انسانی، ارتقاء داد.

واژه سیاسی "شهروند" برای اولین بار در سال‌های ۱۷۹۶ تا ۱۷۹۹ توسط "کلوپ جاکوبینی‌ها" بازخوانی می‌شود - دوران با شکوه انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹، "شهروند" لقب همه فرانسوی‌ها می‌شود (بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی (فقر یا ثروت‌شان).

گفتمانی‌ست نوین که برای اولین بار در منشور حقوق بشر و (Citizenship Rights) حقوق شهروندی (The Declaration of the Rights of Man and of the Citizen, France) شهروندی فرانسه که در سال ۱۷۸۹ مطرح گردید. حقوق‌حقوق شهروندی، آن بخش از حق و حقوق بشر است که (Citizen, France) حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شهروندان را از حیث عضویت سیاسی‌شان به شهر، مورد "شناسایی و محافظت قرار می‌دهد. در نگاه و اندیشه ژان ژاک روسو فیلسوف سوییسی، "شهروند انسانی است با "حقوق" و "تکالیف" مشخص مدنی. در دوران صنعتی، واژه "شهروند" دوباره citoyen دستخوش برداشت‌های متفاوتی می‌گردد. منشور حقوق بشر با ۳۰ ماده در ده دسامبر سال ۱۹۴۸ در سازمان ملل تصویب می‌شود. با منشور حقوق بشر، قانون اساسی کشورهای متمدن با این حقوق بشر هماهنگ می‌شوند و این منشور را به‌رسمیت می‌شناسند.

قوای مجریه و قضاییه این قوانین را به شهرداری ها ابلاغ می‌کنند و مردم شهر به حقوق ذاتی و جوهری خود هر چه بیشتر پی می‌برند و در جامعه‌ی مدنی از این حقوق برای بهتر زیستن، هر روز بیشتر و بیشتر استفاده می‌کنند. نهادهای حقوق بشری غیرانتفاعی به صورت چشمگیری گسترش پیدا کرده و مستقل از دولت و حکومت وقت، از حقوق شهروندان دفاع می‌کنند و "شهروندی" با گذشت تاریخ و زمان معنای حقیقی خود را درمی‌یابد.

حق و حقوق شهروندی، فقط مختص انسان‌های شهر نیست

با اینکه در اکثر شهرهای پیشرفته امروزی غربی، شهروندان از حقوق و تکالیف شهروندی برخوردارند و قوانین حقوق‌مدار و تکلیف‌مدار شهروندی به اجرا گذاشته می‌شود اما، شوربختانه هنوز در اکثر این شهرها، حقوق دگر اعضای حقیقی شهر، همانند حیوانات، فضای سبز، محیط زیست و ساختمان‌ها، همچنان پایمال می‌شود.

چنانکه می‌دانیم، در زبان فارسی، پسوند "آوند" و شکل دیگرش «وند» معنی دارندگی و نیز معنی نسبت را می‌رسانند و "شهروند" (شهر+وند) یعنی "عضو شهر" یا "دارنده شهر" اما، یک سؤال اساسی این است که آیا فقط انسان‌ها "شهروند" هستند و شهر و حقوق شهروندی، فقط مختص انسان است؟

یک برداشت "ناپایدار" کم‌وبیش جهانی، فقط انسان‌ها را برخوردار از حقوق شهروندی می‌داند و می‌شناسد. این برداشت تبعیض آمیز "ناپایدار" با تمدن و خرد انسانی فاصله بسیاری دارد، چون به غیر از انسان‌ها، شهروندان دیگری به عنوان اعضای اصلی و حقیقی، در "سلامت زیستی" شهر، سهم هستند اما، انسان مدرن امروزی همچنان غافل و بیگانه از خرد خویش، گویا هنوز به این باور نرسیده که می‌بایست حقوق شهروندی آنها را به رسمیت بشناسد.

با این نگاه تبعیض آمیز "آگاهانه و یا ناآگاهانه"، در نهایت، حقوق دیگر شهروندان به حق، مورد بی‌تفاوتی و بی‌توجهی و بی‌مهری و تخریب جوامع بشری قرار گرفته است. در نهایت این بی‌عدالتی، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، بر سلامت روانی و جسمی خود شهروندان انسان ساکن شهر هم تأثیر می‌گذارد.

مشکلات حمایت قانونی از معماری و بناهای تاریخی و معاصر

شاید مطرح کردن و درخواست به رسمیت شمردن حقوق معماری و بناها، در نگاه اول، برای کسانی که از نخستین حقوق انسانی محروم هستند، یک نگاه غریب و "ناپایدار" به شمار آید اما، با بازنگری ارزش‌های پایدار تئوریک و عملی هر بنا، شاید روزی پنجره‌ی عقلانیت بر خرد جمعی گشوده شود و دورنمایی از ارزش‌های "آرمان‌شهر" را بر ما آشکار سازد.

راهکار خردمندانه آن است که با یک نگاه "پایدار"، عضویت تمامی بازیگران اصلی این هم‌زیستی در شهرهایمان را به عنوان "پدیده‌های زنده" و ارگانیک، "بازشناسی" کرده و با عدالت و خرد جمعی متمدنانه به حقوق تک‌تک آنها احترام بگذاریم و این حقوق را به رسمیت بشناسیم.

در علوم معماری و شهرسازی توأم با یک‌نگاه "پایدار" در عصر نوین، هر بنای تاریخی، بنای مسکونی و"

عمومی، بناهای عصر نو، که با احترام به فرهنگ معماری، مهندسی، سازه‌ایی و هنری، طراحی و بنا گردیده، به‌عنوان عضو زنده و اصلی شهر، صاحب حقوق "شهروندی" هستند. هر ساختمان و بنا، به‌عنوان "مکان و فضای ثبت زندگی" روزمره انسانی و در نهایت ثبت مرور زندگی بشر، نقش به‌سزائی در تعلیم و تربیت و منظم‌کردن رفتار انسانی دارد. فراموش نکنیم که در نگاه نخست و بدون اندیشه، آنچه از ساختمان و بنا به چشم می‌خورد، بدنه و جسم به‌ظاهر جامد بی‌روح ساختمان است اما، می‌بایست با نگاهی عمیق‌تر، به فضای خالی ساختمان‌ها توجه کنیم که ساختمان‌ها برای ایجاد این فضاهای خالی تعلیم و تربیتی بنا می‌شوند و سبک زندگی هر قوم و فرهنگ را در خود رقم می‌زنند. رنگ و بوی زندگی روزمره‌ی اداری و مسکونی در این فضاهای خالی و نامرئی، امکان پذیر می‌گردد. ساختمان‌ها می‌توانند به‌عنوان اماکن مسکونی و اداری، حرکات و عادات روزمره‌ی ما را تغییر و تحول بدهند و با پیشرفت علم معماری و شهرسازی این رفتار را بهینه سازی کنند، (آنچنان‌که، چه بخواهیم و چه نخواهیم، ساختمان‌ها این کار را انجام می‌دهند). هر ساختمان می‌تواند زبان بیان رفتاری شهروندان هر شهر و دیار بگردد. بنابر این، حق امکان ادامه‌ی حیات و (به‌عنوان یک‌شاهد)، حق بیان کردن نوع زندگی، از جمله حقوق ساختمانی‌ست که می‌بایست به‌رسمیت بشماریم. فراموش نکنیم که حتا اجسام جامد هم در علم فیزیک و شیمی، زنده محسوب می‌شوند و عمر هر جسم جامد بستگی به جنس جرم جوهری آن دارد. بنابر این ساختمان‌ها هم زندگی و طول عمر دارند و می‌بایست برای ادامه حیات‌شان، بازسازی شوند".

قسمتی از شهر حلب قبل و بعد از جنگ خانمان‌سوز سوریه. این شهر حق و حقوق زیستن داشت و گنجینه‌ای بود از انسان‌ها، خاطره‌ها، ارزش‌های تاریخی، فرهنگی، ادبی، شعر، هنر.

شهر وسیله نقلیه تاریخ است اما ایستا

هر شهر و هر بنا و ساختمان، حق بیان و شهادت تاریخ را بر عهده دارد، هر ساختمان و بنای شهر، همانند کتابی است که می‌تواند بازخوانی شود و می‌تواند در تعلیم و تربیت جامعه‌ی مدنی نقش "معلم رفتاری" را ایفا کند. بنابراین، شهر وسیله نقلیه تاریخ است، اما ایستا.

می‌توانیم با قبول حق و حقوق شهروندی و به‌رسمیت شمردن حقوق و توانایی تمام شهروندان و اعضای حقیقی شهر، به ابعاد مختلف روان‌شناختی، فیزیکی، ارگانیک و کاربردی آن پردازیم تا این ارتباط ارگانیک ناگسستنی "نامرئی" را به "کلام مرئی" تبدیل کرده و این "نونگاه" درخور خرد انسان قرن بیست و یکم را فرهنگ‌سازی کنیم و در نهایت، در پی "راه پایدار" در مسیر و جهت "آرمان شهر" در خور خرد انسانی باشیم، هر چند دسترسی به آن کاری است بس دشوار و شاید غیر ممکن، اما فراموش نکنیم که "هنر انسانی، چشم به ماوراء ممکن دارد و معنای هنر، یعنی همین فراممكن

بازنگری "آرمان‌شهر" اما، با نگاهی "پایدار" و همراه "خرد انسانی"، حتا در حد نظری به‌عنوان تلاش برای دستیابی به یک "الگوی عملی"، می‌تواند برای نسل‌های آینده و سلامت زمین، امیدبخش باشد.

انسان تنها موجود "حقوق مدار و تکلیف مدار" این کره خاکی

(خیز و به از "چرخ مداری" بکن او نکند کار، تو کاری بکن (نظامی گنجوی

انسان به عنوان شهروند آگاه و "کنشگری بیش از غریزه ذاتی"، در میان پدیده‌های زنده بر روی کره زمین، به جز حق و حقوق زیستن، دارای "تکالیفی" هم هست: احترام به حقوق دیگران و حفاظت محیط (زیست و کل حیات این کره خاکی، در یک روند "پایدار" (۵).

در تصویر بالا، دو نگاه متفاوت، جایی که انسان در چرخه زندگی و حیات قرار گرفته و مثل تمامی جانداران، حق و حقوق برابر زیستن دارد و هیچ برتری بر دگر صاحبان حیات ندارد. در جایی دگر همین انسان در مرکز دایره و چرخه حیات زیستی قرار گرفته و خودمحورانه، این چرخه حیات را تحت کنترل خود گرفته و بر دیگر صاحبان حیات، حکمرانی می‌کند و حق و حقوق خود را برتر از سایر موجودات زنده می‌داند. انسانی خودمحور و خودخواه و خودبزرگ‌بین.

تمام پدیده‌های زنده هوشمند، کارآمدی‌شان برحسب مکانیزم شگفت انگیز "جوهری و ذاتی‌شان" برنامه‌ریزی شده و برحسب جوهر ذاتی عمل می‌کنند اما، این انسان، دارای توانایی ادراک و اراده است و هدفمند. انسان برای رفتن به سوی "آرمان‌شهر"، ملزم به رسمیت شناختن "تکالیف" خود هم هست و بدون برشمردن این تکالیف، قادر به رعایت حق و حقوق دیگر شهروندان این کره خاکی نیست. او نیازمند به تکرار یک ورزش مستمر روزانه "خرید انسانی ست"، تا او را از خودخواهی‌ها، قدرت طلبی‌ها، "جنگ‌ها، برتری‌طلبی‌های ناپایدار و خودمحوری‌هایش، باز بدارد

(طبقه‌بندی حق و حقوق شهروندی در یک شهر پایدار (به ترتیب پیدایش حیات شهری

الف - حق و حقوق زمین مادر، محیط زیست، بافت و بستر طبیعی و اقلیمی زیربنای شهری (شامل کوه‌ها ، دشت‌ها، دریاچه‌ها، رودها، شریان‌های آب‌های زیرزمینی، آب و خاک

ب - حق و حقوق تمام موجودات زنده متعلق به فضا و بستر شهری، از خود انسان که بستری را برای زیستن می‌گزیند؛

پ - حق و حقوق ادامه حیات ساخته‌های دست بشری، فرهنگ و هنر و بناهای تاریخی عمومی و مسکونی، شهرها، و به کلامی دیگر، تمدن ساخته و پرداخته شده بشری، در یک بافتار ارگانیک physical and artistic and cultural context - محیط‌زیستی (کانتکس) مشخص مکانی و زمانی of the city □

ت - حق و حقوق فضای سبز محیط‌زیستی طبیعی (جنگل‌ها، پارک‌های طبیعی، درختان و گیاهان) و فضای سبز ساخت بشری (باغ‌ها، پارک‌ها، کاشتن درختان و گیاهان) ؛

ث - حق و حقوق حیوانات اهلی، وحشی، پرندگان و حشرات متعلق به بستر طبیعی و اقلیمی شهری؛

ج - حق و حقوق بهره‌برداری از منابع طبیعی، نور خورشید، سایه‌ها، آب‌ها، باران، معادن، منابع

طبیعی، فضای سبز و طبیعی و ساخت دست بشری در بستر شهری؛

چ - حقوق و حقوق "سالم زیستی" شهروندان متفاوت در نوع و جنسیت، در شهر

پایمال شهر تهران

در دوران قبل از مشروطیت، "مردم" اقصی نقاط کشور، با کلمه "رعیت" تعریف می شدند، به عبارت دیگر، مردم، رعیت شاه و دولت شاهنشاهی و فرمانبردار او بودند. بعد از مشروطیت حتی پس از تصویب قانون مدنی، افراد جامعه ایرانی از دیدگاه حقوقی، "تبعه" (۶) دولت ایران معرفی می شده اند. یعنی ایرانیان به عنوان "تبعه" باید "پیرو و تابع" دولت شاهنشاهی باشند. در حال حاضر، این وضعیت همچنان باقی است و به جای دولت شاهنشاهی، دولت اسلامی ولایت فقیه حکمروایی می کند و مردم همچنان به عنوان "تابع" این حکومت استبدادی، از حقوق شهروندی کامل برخوردار نیستند.

با یک‌کپی برداری "ناپایدار" از تحولات تئوریک حقوق "شهروندی" در شهرهای پیشرفته جهانی، در کشور ما نیز فقط به ظاهر از این واژه "شهروند" استفاده می شود اما، در واقع مردم ایران حتا به اندازه "تابع" هم حقوق و حقوقی ندارند و موقعیت اجتماعی آنها از "رعیت" به "برده" تقلیل پیدا کرده است، به طوری که دولت جمهوری اسلامی صاحب جان و مال و حتا عقاید و مسائل خصوصی این "برندگان" است و زندگی آنها مستقیماً تحت شعاع و کنترل ولایت فقیه است. سمبل های این "برده داری" به جای نماد "شهروند" بودن، در اماکن و فضای روزمره شهرهای ایران به آسانی و به خوبی جلوه می کند. حتا نماهای اصلی شهرهای معاصر ایران، از این سمبل های جامعه "برده داری"، مصون نیستند. "مگاتساویر حکمرانان مذهبی"، مگا تصاویر عزاداری ها، چراغانی های مذهبی، علم و کتل و پرچم های مذهبی، امامزاده های سیار، چادرهای مشکی، حجاب اجباری زنان، سینه زنی ها، تعزیه ها، حتی صدای بلند اجباری قرآن خوانی، نشان از نماد شهرهای برده داری زیر سلطه دارند و چیزی که در این شهرها به چشم نمی خورد و نادیدنی است، احترام به حقوق اولیه انسانی است، چه رسد به حقوق مدنی و شهری!

حس "شهروندی" در فضا و اماکن مختلف شهر تهران، حس غریب و ناشناخته است. در حقیقت اگر خوش بینانه به این موضوع بنگریم، نام گذاری "تابع"، بهترین گزینه است برای نام گذاری مردم شهر تهران. بنا بر این تعریف به ظاهر ارائه شده "شهروند" و تهران به ظاهر "شهر"، در بی محتوایی بودن شان، با هم، همگون و همراهند. در تهران دوران معاصر از حقوق شهروندی بسیار سخن به میان آورده اند اما، جای حقوق شهروندان، معماری و شهرسازی، کماکان خالی است. در این شهر، هیچ عنصری در جای خودش قرار نگرفته است.

شهر، جعبه اسرارآمیز و گنجینه خاطره ها؛ تهران، شهر تخریب و پایمال کردن

خاطره ها

همچنان که گفته شده است شهر وسیله نقلیه تاریخ است اما ایستا. یکی از سرنشینان اصلی این وسیله نقلیه تاریخ، گنجینه خاطره های انسانی است. تخریب و یا پاک کردن و تغییر نام و هویت یک بنای

قدیمی، یک فضای سبز، یک نما، یک ساختمان، یک خیابان، یک درخت (که در ذهن و خاطره بسیاری از شهروند ثبت شده) به حس و درک و خاطره شهروندان ضربه‌ی غیرقابل جبرانی وارد می‌کند. همچون گم‌شدن ناگهانی یکی از اعضای خانواده. خلاء و سانسور به تمام معنا

طبق آخرین دستاوردهای علم روان‌شناختی، ردپای این خاطره‌ها، چه خوب و چه بد، در ذهن انسان پاک‌نشده است. این "خلاء و سانسور" همچون نقطه کور و پُرانتز بسته‌ای در خاطره و وجدان جمعی و تک‌تک اعضای شهر می‌ماند و بر حس و جان و ذهن فرد فرد جامعه تأثیرات متفاوت و ناخوش‌آیندی ایجاد می‌کند.

از یاد نبریم که در شهرهای متمدن، تخریب و تغییر نام و هویت ساختمان‌ها و بناهای تاریخی و خیابان‌ها و مناطق شهری، از طریق نظرخواهی مستقیم شهروندان و از طریق رفراندوم و نمایندگان شورای شهر و شهردار منتخب، وزارتخانه‌های مربوطه، به همراه قوانین بسیار سخت و دقیق، انجام می‌شود، مخصوصاً در مورد بناهای محیط‌زیستی و تاریخی.

متأسفانه در شهر تهران، نه فقط حقوق اولیه شهر و شهروندی از طرف حاکمیت و شهرداری تهران رعایت نمی‌گردد، بلکه بسیاری کسانی که به عنوان مردمان عادی یا متخصص و روشنفکر و گاه شخصیت‌های ملی و بین‌المللی، توجه بسنده‌ای به این "حقوق" نمی‌کنند. در برخی از موارد، این گونه افراد نه تنها از این "حقوق" دفاع نمی‌کنند، بلکه با لغزش‌های "ناپایدار" و غیرقابل‌تصور، حقوق شهر و معماری و شهروندان را "پایمال" می‌کنند.

ساختمان پلاسکو" شهروندی که به دست حاکمان شهر به قتل رسید"

ساختمان پلاسکو در دوران خود یک معماری مدرن بود و اتفاقاً یکی از الگوهای خوبی بود که مدرنیته را تداعی می‌کرد. ساختمان پلاسکو در سال‌های گذشته مورد بازسازی‌های لازم قرار نگرفت، شاید کارهایی صورت گرفته باشد اما حتماً کافی نبود و بهینه‌سازی این ساختمان به صورت علمی انجام نشد. این ساختمان می‌توانست در مقابل آتش‌سوزی مقاومت بسیار بالایی داشته باشد. معماری پلاسکو البته در آن زمان یک معماری متفاوت بود اما نمی‌توان از آن به عنوان یک اثر معماری نام برد که ارزش زیادی داشته باشد. در واقع ارزش‌های معنوی آن بیشتر بود که باید به همین دلیل آن را حفظ می‌کردند. با نابودی ساختمان پلاسکو یکی از شاهدان معماری شهر تهران در دهه‌ی چهل خورشیدی از بین رفت و این زنگ خطری برای دیگر ساختمان‌هایی است که به هر شکلی مدرنیته قبل از انقلاب را نمایندگی می‌کنند. به یقین می‌توان گفت که می‌شد این "شهروند" قدیمی را به شکل‌های گوناگون، مقاوم و بازسازی کرد. باز می‌گردم به حقوق ساختمان. هر ساختمان حق بقا دارد به این دلیل که شاهد معماری دوران خود است. در حافظه شهری، این ساختمان‌ها به عنوان یادگار می‌مانند و حذف آنها از شهر به هر شکلی می‌تواند موجب افسردگی شهری و گم شدن هویت آن شهر شود. فروریختن ساختمان پلاسکو، فرو ریختن خاطره‌های چند میلیونی بود، یک شکست روانی برای شهر تهران و شهروندانش. با نابودی پلاسکو یکی از شاهدان شهر تهران به قتل رسید و از دید من به عنوان یک شهرساز و معمار در واقع یک جنایت صورت گرفته شد؛ جنایتی در ذهن شهرسازی و تاریخ معماری؛ جنایتی علیه روح و روان شهروندان و این پایمال شهر تهران.

اگرچه ما در این نوشته به جنبه‌های سیاسی این رویداد نپرداختیم، از زاویه‌ی معماری اهمیت این فاجعه بیش از جنبه‌های سیاسی آن است. جای خالی پلاسکو همواره به‌صورت یک‌زخم باقی خواهد ماند.

هر دولتی آمد، به‌جای رسیدن به این شهر ناقص‌الخلقه آن را بیشتر تخریب کرد و رفت. حال مانده است یک‌شهر بی‌هویت، بی‌شخصیت، یک قبرستانِ فردا، یک جان‌ستانِ روزمره، یک بمبِ ساعتی و در خاتمه یک قتلگاه دسته‌جمعی، و به‌واقع یک "پایمال شهر" به اسم تهران.

راهکارها کدامند و چه باید کرد ؟

راهکارها نه آسان هستند و نه زودرس اما، وجود دارند. به‌طور خلاصه، تنها "راهکار پایدار"، یک "همگرایی پایدار بین علوم و انرژی مثبت انسانی" و هم‌زیستی و احترام متقابل به حقوق دیگر شهروندان "هوشمند و زنده این کره خاکی ست (محیط زیست و حیوانات)، درغیراین‌صورت، تنها دست قدرت‌مند جوهری هوشمند و برتر طبیعت، می‌تواند این انسان "خودمحور از خودبی‌خودشده" را سرچایش بنشانند.

از "آرمان‌شهر" افلاطون تا "آرمان‌شهر" فارابی، حتی تا "هفت شهر عشق" عطار که بگردیم، شاید در نهایت، "آرمان‌شهر" آن "مکانی" ست که انسان صاحب خرد انسانی و خرد جمعی بگردد و در نهایت با "دگر شهروندان" این "زمین مادر"، همگرا شود و از "خودگرایی" به "همگرایی پایدار" سیر کند.

معماری اقلیمی پایدار در ایتالیا. مسعود (ph.de) معمار و شهرساز، دارای دکترای تحقیقات * اسماعیل‌لو با سابقه‌ی بیش از بیست سال تدریس در دانشگاه معماری شهر ونیز، هشت سال ریاست استان ونیز، ده سال (Istituto nazionale die Bioarchitettura) "انسیتو ملی بیوآرشیئتکتور ریاست هیئت علمی "گرین هاوس" ایتالیا را به عهده داشته است. مسعود اسماعیل‌لو عضو هیئت علمی پنج نفره شهرسازان در دولت مونته‌نگرو و مسئول و سرپرست شبکه سراسری دانشگاهی ایتالیا در کنگره بین‌المللی "شهر پایدار" ریمینی در ایتالیا و همچنین برنده نخست چند جایزه اروپایی "خانه‌های پایدار بوده است (SHE-Sustainable Housing in Europe) "اروپایی